

زبان‌شناسی شناختی و مطالعات قرآنی

علیرضا قائمی‌نیا*

اشاره

زبان‌شناسی شناختی یکی از شاخه‌های مهم علوم شناختی و گرایش‌های جدید در زبان‌شناسی است که بیش از دو دهه از عمر آن نمی‌گذرد، ولی در همین مدت تحول شگفت‌آوری را در زمینه زبان‌شناسی و تحلیل متون به وجود آورده است. نگارنده در این مقاله نخست تلاش کرده است تا تصویری کلی از این دانش ارائه دهد. در این راستا در مقاله به چند بحث مهم از آن اشاره شده که عبارت‌اند از: نقش چشم‌انداز و ارتباط تعبیر با موقعیت‌های خارجی، شکل و پایه، مسیریما و مرزما و قالب و سپس به مثال‌هایی برای اهمیت این مفاهیم در تحلیل قرآن اشاره شده است. به اعتقاد نگارنده ورود این دانش به عرصه تفسیر و معناشناسی قرآن تحولی شگفت‌آور را به بار خواهد آورد؛ از این رو در پایان به برخی از تأثیرات این دانش در این زمینه اشاره کرده است.

واژگان کلیدی: زبان‌شناسی شناختی، چشم‌انداز، مسیریما، مرزما، قالب.

زبان‌شناسی شناختی، رویکردی به تحلیل زبان‌های طبیعی است که زبان را ابزاری برای نظم

و سامان‌بخشی، پردازش و انتقال اطلاعات می‌داند. برقراری ارتباط زبانی بدین معنا است که کاربران، اطلاعات خود را به صورت خاصی پردازش می‌کنند و به آن سامان ویژه‌ای می‌دهند و سپس اطلاعات را در قالب تعابیر زبانی به دیگران انتقال می‌دهند.

می‌توانیم سخن فوق را به صورت دیگری نیز بیان کنیم. زبان‌شناسی شناختی این ادعا را مطرح می‌کند که ساختار زبان، انعکاس مستقیم شناخت است؛ بدین معنا که هر تعبیر زبانی با مفهوم‌سازی موقعیت خاصی همراه است. زبان به طور مستقیم موقعیت‌های خارجی را نشان نمی‌دهد، بلکه ذهن از این موقعیت‌ها، مفهوم‌سازی (conceptualization) ویژه‌ای دارد و زبان آن مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد. معنا چیزی جز مفهوم‌سازی ذهن نیست. (Lee, 2001:2)

بنابراین زبان به طور غیرمستقیم و به واسطه مفهوم‌سازی، جهان خارج و یا موقعیت‌های خارجی را نشان می‌دهد. می‌توانیم برای ایضاح ادعای فوق، زبان‌شناسی شناختی را با دو گرایش زبان‌شناختی دیگری مقایسه کنیم که زبان‌شناسی شناختی به عنوان جریانی در مقابل آنها ظهور کرد: دستور زبان زایشی و معناشناسی شرایط صدق.

۱. دستور زبان زایشی (generative grammar) گرایش مهم زبان‌شناختی دیگری است که با نام چامسکی همراه بوده است. دستور زبان زایشی بر مبنای این اصل استوار شده است که قواعد صوری دستگاه زبان، ساختار عبارت‌های زبانی را تعیین می‌کنند. این قواعد کاملاً از معنا مستقل هستند. در مقابل، زبان‌شناسی شناختی ادعا می‌کند که ساختار زبان، انعکاس مستقیم شناخت است؛ بدین معنا که هر عبارت زبانی خاص با شیوه خاصی از مفهوم‌سازی موقعیت معینی همراه است.

۲. معناشناسی شرایط صدق (ruth conditional semantics) یکی از گرایش‌های مهم و رایج در معناشناسی است. بر طبق این گرایش، معنای یک عبارت با شرایط صدق آن یکی است.

چهره‌های مهم زبان‌شناسی شناختی عبارت‌اند از: جورج لکاف (George Lakoff)، رونالد لنگاکر (Ron Langacker) و لن تالمی (Len Talmy) که با رویکرد خاصی به مباحث زبان‌شناسی شناختی پرداخته‌اند. از این رو نه یک زبان‌شناسی شناختی، بلکه زبان‌شناسی‌های شناختی و یا به تعبیر دقیق‌تر، رویکردهای شناختی مختلف به زبان طبیعی

داریم. زبان‌شناسی شناختی به این معنا «شناختی» است که نقش شناخت، یعنی نقش اطلاعات موجود در ذهن را در مفهوم‌سازی موقعیت‌های خارجی بررسی می‌کند. به عبارت دیگر این دانش این نکته را بررسی می‌کند که وقتی کاربران زبان می‌خواهند موقعیتی را توصیف کنند، اطلاعات موجود در ذهن آنها چگونه در مفهوم‌سازی - مقوله‌بندی و سامان‌دهی - آن موقعیت تأثیر می‌گذارد. در نتیجه تحلیل تعابیر زبانی راهی برای دست یافتن به آن اطلاعات و ساختار آنها است.

لکاف و جانسن هم در توضیح اصطلاح «شناختی» گفته‌اند که این اصطلاح دو معنای مختلف دارد که گاهی عدم تفکیک آنها خلط‌هایی را نیز پیش می‌آورد. آن دو معنا عبارت‌اند از:

۱. این اصطلاح در علوم شناختی در مورد هر نوع فعالیت یا ساختار ذهنی به کار می‌رود که می‌توانیم آن را به صورت دقیق بررسی کنیم. بسیاری از این فعالیت‌ها به صورت ناخودآگاه صورت می‌گیرند. به عنوان نمونه، پردازش تصاویر و پردازش مسموعات توسط ذهن به این معنا شناختی‌اند. پیدا است که هیچ یک از این فعالیت‌ها آگاهانه صورت نمی‌گیرند؛ زیرا ممکن نیست ما به فرایندهای عصبی بسیار گسترده و پیچیده‌ای که موجب پیدایش تجربه‌ی دیداری و شنیداری می‌شوند، آگاهی داشته باشیم. حافظه و توجه هم به این معنا شناختی‌اند. همچنین، همه ابعاد تفکر و زبان، خواه آگاهانه باشند و یا ناخودآگاهانه، شناختی‌اند. این امر شامل واج‌شناسی، دستور زبان، دستگاه‌های مفهومی و واژگان ذهنی نیز می‌شود.

۲. در برخی از سنت‌های فلسفی اصطلاح «شناختی» کاربرد و معنایی کاملاً متفاوت دارد. شناختی در این سنت تنها به معنای «ساختار مفهومی یا گزاره‌ای» است. در این اصطلاح، معنای شناختی معنایی مشروط به صدق (truth-conditional) است؛ یعنی صرفاً با رجوع به امور درونی بدنی یا ذهنی تعیین نمی‌شود، بلکه با رجوع به اشیا در جهان خارج تعیین می‌شود. بسیاری از چیزهایی که در علوم شناختی «شناختی» و ناخودآگاهانه محسوب می‌شوند مطابق این اصطلاح شناختی نیستند.

در علوم شناختی این اصطلاح در غنی‌ترین معنای ممکن (معنای نخست) به کار می‌رود و هر گونه ساختار و فعالیت ذهنی را توصیف می‌کند که در زبان، معنا، ادراک

حسی، دستگاه‌های مفهومی و تعقل درکارند. (Lakoff & Johnson, 1999: 11-12) معنا در زبان‌شناسی شناختی ویژگی‌های مهمی دارد.

۱. معنا چشم‌اندازی است (اصل چشم‌انداز)

معنا صرفاً بازتاب عینی جهان خارج نیست، بلکه شیوه‌ای از شکل‌دهی به جهان است. به عبارت دیگر، معنا تفسیر و تعبیر خاصی از جهان است. از این جهت، معنا چشم‌انداز خاصی به جهان است.

گاهی سخن فوق با ادعایی درباره نحوه ارتباط زبان با جهان خارج بیان می‌شود.

۲. معنا پویا و انعطاف‌پذیر است (اصل پویایی)

معانی تغییر می‌کنند؛ زیرا معانی از شکل‌دهی‌های گوناگون به جهان پیدا می‌شوند. تجربه‌ها و تغییرات جدید در محیط پیرامون ما موجب می‌شود که مقولات معنایی خود را با تغییرات شرایط منطبق سازیم. در نتیجه همواره امکان تغییرات جزئی در معانی وجود دارد. این سخن بدین معنا است که نمی‌توانیم زبان را ساختاری ثابت و انعطاف‌پذیر در نظر بگیریم. اگر معنا مشخصه اصلی ساختار زبان باشد، پس آن ساختار انعطاف‌ناپذیر است. پویایی معنا ایجاب می‌کند که برای واژه‌ها معانی واحدی در نظر بگیریم و در کاربردهای گوناگون تغییرات معنایی را به عنوان یک اصل در نظر بگیریم.

۳. معنا دایره‌المعارفی و غیرمستقل است (اصل دایره‌المعارف)

معانی که ما با زبان می‌سازیم از دیگر معارف ما مستقل نیستند. یا به تعبیر دیگر، معنا واحد (module) (مدول) جداگانه و مستقلی از ذهن بشر نیست.

۴. معنا مبتنی بر تجربه و کاربرد است (اصل کاربرد)

معنا در ضمن کاربرد تعیین می‌شود. از این رو برای تعیین معنا باید خود کاربرد واژه را تحلیل کنیم. این اصل پیامدهای زبان‌شناختی بسیاری دارد؛ اگر معنا با کاربرد ارتباط دارد، معنایی ثابت و مشخص را نمی‌توان نشانگر همه کاربردها در نظر گرفت به نحوی که همه آنها را زیر پوشش خود قرار دهد.

زبان‌شناسی شناختی به طور کلی از ارتباط معنا با ساختار زبان بحث می‌کند. تمام تلاش

متخصصان این دانش به کشف ابعاد گوناگون این ارتباط معطوف شده است و این پرسش اصلی برای آنها مطرح بوده است که چگونه ساختار زبان با معنا یا مفهوم‌سازی ارتباط پیدا می‌کند. برای این که ابعاد گوناگون این ارتباط را دریابیم باید از مفاهیم مهمی بحث کنیم که آنها در تحلیل‌های خود به کار می‌گیرند. این مفاهیم عبارتند از: تعبیر، قالب و استعاره.

تعبیر

گفتم بر طبق زبان‌شناسی شناختی، نقشه‌برداری مستقیم از موقعیت‌ها در کار نیست. می‌توانیم از موقعیتی، تعبیر گوناگونی داشته باشیم. یا می‌توانیم موقعیتی را به شیوه‌های متفاوتی کدگذاری (Encoding) کنیم. هر یک از این کدگذاری‌ها تعبیر (construal) یا مفهوم‌سازی ویژه‌ای از آن موقعیت هستند. به مثال زیر توجه کنید:

(۱) علی کتاب را به حسن داد.

(۲) علی به حسن کتاب را داد.

این دو جمله موقعیتی واحد را نشان می‌دهند. بر طبق زبان‌شناسی سستی، معنای هر دوی آنها یکی است و تفاوت ساختاری و نحوی آنها در معنای آنها تأثیر نمی‌گذارد. بر طبق دستور زبان زایشی، هر دو جمله از ساختار زیربنایی واحدی گرفته شده‌اند و تنها از نظر صورت و نه از لحاظ گوهرشان، تفاوت دارند. اما در زبان‌شناسی شناختی ادعا می‌شود که این دو جمله دو تعبیر مختلف از یک موقعیت هستند و در موارد خاصی فقط یکی از آنها درست است.

توجه به این نکته ضروری است که در زبان‌شناسی شناختی از تفاوت بلاغی و نکات بیانی درباره جملات بحث نمی‌شود. این دانش نمی‌خواهد صورت بلاغت و معانی- بیان را مورد بحث قرار بدهد؛ بلکه هدف اصلی آن بررسی رابطه‌ی مفهوم‌سازی ذهن با موقعیت متناظر است. به عبارت دیگر، این دانش مفهوم‌سازی‌های نهفته در تعبیر زبانی را بررسی می‌کند. (Lee, 2001: 2)

چرا تعبیر گوناگون از موقعیتی واحد پیدا می‌شود؟ عوامل بسیاری در این مورد نقش دارند. اکنون به بیان دو عامل بسنده می‌کنیم و بعداً آنها را به طور تفصیل بررسی خواهیم کرد. دو عامل عبارت‌اند از: چشم‌انداز و پیش‌فرض.

۱. چشم‌انداز

یکی از عوامل اختلاف تعابیر از موقعیتی واحد «چشم‌انداز» (perspective) است. به مثال زیر توجه کنید:

(۱) کوره‌راه با شیب تندی از بالای کوه به دره سرازیر می‌شود.

(۲) کوره‌راه با شیب تندی از دره به بالای کوه صعود می‌کند.

هر دو جمله موقعیت واحدی را نشان می‌دهند؛ اما معنای واحدی ندارند. جمله نخست از دیدگاه کسی بیان شده است که از بالای کوه به دره نگاه می‌کند و جمله دوم از نگاه کسی که بر عکس از پایین دره به بالای کوه می‌نگرد.

البته نباید گمان کرد که موقعیت واقعی گوینده در مواردی از این قبیل اهمیت دارد. ممکن است جمله نخست را کسی بگوید که از پایین به بالای کوه می‌نگرد و جمله دوم را کسی بگوید که از بالای کوه به پایین می‌نگرد. در این جملات چشم‌انداز و نقطه دید خاص، بخشی از فرایند تولید معنا را تشکیل می‌دهد. (Ibid)

۲. پیش‌فرض

عامل دوم در اختلاف تعابیر نسبت به موقعیتی واحد، پیش‌فرض‌ها هستند. سخنگویان به زبانی خاص معمولاً سخنان خود را بر پیش‌فرض‌های متفاوتی استوار می‌کنند و همین امر موجب می‌شود که تعابیر گوناگونی از موقعیتی واحد پیدا شود. به مثال زیر توجه کنید:

(۱) من شیشه را شکسته‌ام.

(۲) سنگی شیشه را شکسته است.

هر دو جمله موقعیتی واحد را توصیف می‌کنند و یا به عبارت دیگر، دو تعبیر از یک موقعیت‌اند. اما جمله (۱) بر پایه این پیش‌فرض استوار شده است که گوینده در این حادثه (شکستن شیشه) نقش دارد، ولی جمله (۲) بر این پیش‌فرض مبتنی است که سنگ در آن نقش دارد. معمولاً در جایی که گوینده می‌خواهد نقش خودش را از آن حادثه پنهان کند و یا اتفاقی بودن آن را نشان دهد، از تعبیر دوم استفاده می‌کند.

قالب

یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم زبان‌شناسی شناختی مفهوم «قالب» (frame) [چارچوب] است.

این بحث را نخستین بار، فیلمُر در زبان‌شناسی شناختی مطرح کرده است. او در مقاله‌ای با عنوان «معناشناسی قالب» این مدل را مطرح کرد. به اجمال مدل او را همراه با استدلال‌هایش بیان می‌کنیم.

به نظر فیلمُر عامل بسیار مهمی در معناشناسی نقش دارد که نظریات قبلی آن را نادیده گرفته‌اند. این عامل «قالب» است. ما معانی عبارت‌های زبانی را به کمک قالب‌های متناسب می‌فهمیم. قالب‌ها ابزارهای اضافی برای نظم و سامان دادن به مفاهیم نیستند، بلکه بازاندیشی بنیادی اهداف معناشناسی زبانی است. او معناشناسی قالب را به عنوان «مدلی برای معناشناسی فهم» توصیف می‌کند و آن را در مقابل معناشناسی شرایط صدق قرار می‌دهد. این معناشناسی به فهم آنچه که گوینده یک متن اراده می‌کند و آنچه که خواننده از متن می‌سازد کمک می‌کند. به عبارت دیگر، این مدل در فهم مراد گوینده و نحوه بازسازی متن کمک می‌کند.

فیلمُر در توصیف معناشناسی قالب وظایف زیر را برای آن تعیین می‌کند:

۱. شیوه خاصی از در نظر گرفتن معانی واژه‌ها
 ۲. شیوه توصیف اصول مورد نیاز برای ایجاد معانی جدید برای واژه‌ها
 ۳. شیوه جمع‌آوری معانی عناصر یک متن به صورت معنای کامل آن متن
- او می‌گوید که مرادش از «قالب» دستگاهی از مفاهیم مرتبط است به نحوی که برای فهم یکی از آنها، باید کل ساختاری را که با آن تناسب دارد بفهمیم؛ و هنگامی که یکی از اشیای این ساختار به متنی یا گفت‌وگویی داخل شود، همه دیگر اشیا هم به طور خودکار حاضر می‌شوند. (Fillmore, 2006:373)
- فیلمُر از استعاره برای ایضاح نحوه استفاده از قالب کمک می‌گیرد. گوینده واژه‌ها و ترکیباتی را در متن به عنوان ابزارهایی برای فعالیتی خاص، یعنی ایجاد فهمی خاص تولید می‌کند. وظیفه شنونده هم فهم فعالیتی است که آن ابزارها برای آنها به وجود آمده‌اند. این سخن بدین معنا است که واژه‌ها و ترکیبات قالب یا چارچوب را به وجود می‌آورند. شنونده هم برای فهم اظهار گوینده قالبی را به کار می‌گیرد.

مسیرپیما و مرزنا

زبان‌شناسان شناختی در مواردی برای تحلیل معنای حروف از طرح‌واره‌های خاصی کمک

می‌گیرند. در این طرح‌واره‌ها دو چیز در نظر گرفته می‌شود: مسیریما (trajector) (شیئی که در یک خط سیر قرار دارد) و دیگر، مرزنا (landmark) (حدودی معین که ممکن است مسیریما داخل آن باشد یا نباشد). مسیریما و مرزنا ممکن است حالت‌های گوناگونی داشته باشند. از این گذشته خود مسیریما هم حالت‌های گوناگونی می‌تواند داشته باشد؛ ممکن است در حال حرکت و یا در حال سکون باشد. همه این حالت‌های گوناگون به معنای واژه مورد نظر در جمله بستگی دارد. مسیریما را با کوتاه‌نوشت (Tr) و مرزنا را با کوتاه‌نوشت (Lm) نشان می‌دهند.

برای ایضاح تفاوت مسیریما با مرزنا به مثال‌های زیر در مورد کاربردهای حرف «در» توجه کنید:

۱) گربه در خانه است.

۲) پرنده در باغ است.

۳) گل در گلدان است.

۴) صندلی در گوشه اتاق است.

۵) آب در لیوان است.

۶) پا در رکاب است.

۷) انگشت در انگشتر است.

در جمله (۱) مسیریما (گربه) در درون مرزنا (خانه) است. خانه یا مرزنا حدود معینی دارد. این مثال پیش‌نمونه (prototype) معنای «در» را نشان می‌دهد؛ زیرا در این مثال مسیریما کاملاً درون مرزنا قرار دارد و «در» هم نوعی ظرفیت را نشان می‌دهد. جمله (۲) مشابه مثال قبلی است با این تفاوت که حدود باغ از طرف بالا مشخص نیست. به عبارت دقیق‌تر، در مثال قبلی مرزنا سه بعد معین دارد ولی تنها طول و عرض باغ مشخص است و ارتفاع آن مشخص نیست. ولی مرز نسبتاً معقولی برای آن هست. اگر پرنده در ارتفاع پایین‌تری از بالای باغ پرواز کند در باغ است و اگر در ارتفاع بسیار بالایی نسبت به باغ پرواز کند در باغ نیست؛ بنابراین در این مثال نوعی تعبیر وجود دارد. همه ابعاد باغ تعریف نشده‌اند و باغ ظرفی با ابعاد مشخص نیست؛ اما کسی که حرف «در» را در

این مورد به کار می‌برد آن را با ابعادی مشخص تعبیر می‌کند.

جمله (۳) ویژگی دیگری دارد. تمام گل درون گلدان قرار ندارد، بلکه بخشی از شاخه گل درون آن و بخشی دیگر بیرون از گلدان قرار دارد. جمله (۳) هم این ویژگی را دارد و گوشه ظرف تمام صندلی نیست. هر دو جمله نوعی انعطاف‌پذیری در معنای «در» یعنی به کار بستن ظرفیت در مورد جهان خارج را نشان می‌دهند. در حقیقت این نکته که بخش عمده‌ای از گل بیرون از گلدان قرار می‌گیرد ما را از به کار بردن «در» در این مورد باز نمی‌دارد.

جمله (۶) و (۷) وضعیت کاملاً متفاوتی دارند. در (۶) رکاب ثابت است و پا به آن داخل می‌شود. البته کل پا داخل رکاب نمی‌شود، بلکه رکاب مانند حلقه‌ای عمل می‌کند که بخشی از پا داخل آن قرار می‌گیرد. از این جهت رکاب مشابه انگشتر است؛ زیرا تمام انگشت هم داخل انگشتر قرار نمی‌گیرد. تفاوت این دو در این نکته است که انگشتر مرزنامی متحرک است و آن را حرکت می‌دهیم تا انگشت داخل آن شود، ولی رکاب مرزنامی ثابت است و مسیریما که پا باشد داخل آن می‌شود. در نتیجه «در» هم در موردی به کار می‌رود که مرزنامی متحرک باشد و هم در موردی که ثابت باشد. (Ungreter & Schmid, 1996: 156-205)

به مثالی از قرآن توجه کنید. قرآن در ماجرای فرعون و ساحران، به تهدید ساحران توسط فرعون اشاره می‌کند و از زبان او می‌گوید:

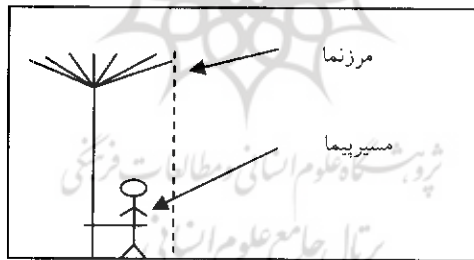
قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ
وَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيْنَا أَنشَدَ عَذَابًا وَأَبْقَى (طه / ۷۱)

[فرعون] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً او بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته است، پس بی‌شک دست‌های شما و پاهای‌تان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم، تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است.

بسیاری از مفسران به این نکته توجه کرده‌اند که در عبارت: «وَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» مراد از حرف «فی» همان «علی» است؛ زیرا بستن بر روی شاخه معنا دارد، نه بستن

به درون شاخه. حرف «فی» بر ظرفیت دلالت دارد و مناسب معنای آیه نیست. در صورتی که «علی» در زبان عربی بر استعلا دلالت دارد.

بی‌درنگ این پرسش مطرح می‌شود که آیا خداوند به جزئیات زبان عربی آشنا نبود و نمی‌دانست که در این مورد باید «علی» و نه «فی» را به کار ببرد؟ پیدا است آنها بدین نکته توجه نکرده‌اند که آیه به تناسب بر مفهوم‌سازی ویژه‌ای مبتنی شده است. خداوند تنها نخواست است که موقعیت متناظر را بیان کند، بلکه با مفهوم‌سازی ویژه‌ای موقعیت را نشان داده است. با استفاده از واژگان زبان‌شناسی شناختی بگوییم «فی» از لحاظ معنایی نشان می‌دهد که مسیریما باید درون مرزنا باشد. درحقیقت در مفهوم‌سازی نهفته در آیه، از انتهای شاخه‌های نخل خطی فرضی در نظر گرفته شده تا ظرفی خیالی پدید آمده است. تعبیر «فی جَذْوَعِ النَّخْلِ» برای نشان دادن این ظرف به کار رفته است. گویا فرعون به دلیل شدت ناراحتی نسبت به ساحران می‌خواست آنها را به گونه‌ای به درخت ببندد که امکان رهایی از آن نداشته باشند. از این رو مفهوم‌سازی متناسب این بود که ظرفی خیالی در نظر گرفته شود که ساحران درون آن زندانی شوند و راهی به بیرون نداشته باشند.



استفاده از «فی» که بر ظرفیت دلالت دارد مفهوم‌سازی ویژه قرآنی را نشان می‌دهد. تنها بستن ساحران بر شاخه‌های درختان معنای آیه را نشان نمی‌دهد، بلکه علاوه بر بستن آنها، نوعی زندانی شدن آنها در این محدوده هم مورد نظر است. می‌بینیم که حرف «فی» در این مورد وظیفه مهمی دارد که حرف «علی» آن را انجام نمی‌دهد.

آیه فوق مشابه این آیه است:

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (مسد / ۵).
بر گردنش طنابی از لیف خرماست.

طناب به دور گردن پیچیده می‌شود. در این آیه حبل (طناب) مسیریما و جید (گردن) مرزما است. رابطه این دو با «فی» بیان شده است. که بر ظرفیت دلالت دارد. در واقع گردن به عنوان ظرفی برای طناب مفهوم‌سازی شده است که در آن زندانی است. این نکته بدین معنا است طناب از گردن ابولهب جدا نمی‌شود.

شکل و پایه

تمایز شکل و پایه برای نخستین بار در روانشناسی گشتالت مطرح شد و تالمی آن را در زبان‌شناسی شناختی به کار گرفت. او رابطه شکل و پایه را برای تحلیل عبارت‌هایی که روابط مکانی را بیان می‌کنند به کار گرفت. همه روابط مکانی در زبان، خواه حرکتی در آن باشد و خواه نباشد، با تعیین موقعیت شیئی (شکل) نسبت به چیزی دیگر (پایه) بیان می‌شوند. مثال‌های زیر این نکته را نشان می‌دهد:

(۱) کتاب (شکل) بر روی میز (پایه) است.

(۲) سعید (شکل) به خانه (پایه) رفت.

(۳) کتاب‌های (شکل) او میان قفسه (پایه) و میز (پایه) قرار دارند.

(۴) حسن (شکل) از تهران (پایه) تا کرج (پایه) رانندگی کرد.

مثال سوم و چهارم نشان می‌دهد که یک شکل ممکن است چند پایه داشته باشد. رابطه شکل و پایه معمولاً نامتقارن است؛ بدین معنا که شکل به پایه و بالعکس تبدیل نمی‌شود، ولی مواردی استثنایی هم نسبت به این نکته وجود دارد. به عنوان نمونه «نزدیک» رابطه‌ای متقارن میان شکل و پایه را نشان می‌دهد.

(۱) ماشین نزدیک خانه است.

(۲) خانه نزدیک ماشین است.

در جمله (۲) دو علامت پرسش گذاشته‌ایم؛ زیرا با اینکه «نزدیک» رابطه‌ای متقارن است، ولی معمولاً چنین جمله‌ای به کار نمی‌رود؛ زیرا خانه ویژگی‌هایی دارد که ما را ناگزیر می‌سازد آن را پایه به حساب بیاوریم. به عنوان نمونه خانه نسبت به ماشین بزرگ‌تر است. از این رو باید در این موقعیت آن را پایه به حساب بیاوریم.

تالمی ویژگی‌های اشیا را که موجب می‌شود آنها را شکل یا پایه تعبیر کنیم بر

می‌شمارد. این ویژگی‌ها به شرح زیرند:

شکل	پایه
موقعیت نامعلوم	موقعیت معلوم
کوچکتر	بزرگ‌تر
تغییرپذیرتر	ثابت‌تر
ساده‌تر از نظر ساختاری	پیچیده‌تر از نظر ساختاری
برجسته‌تر	پس‌زمینه‌ای‌تر
متأخرتر در آگاهی	متقدم‌تر در آگاهی

یکی از مثال‌های این مورد آیه‌ای است که از عرضه کافران بر آتش سخن می‌گوید:

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ... (احقاف / ۲۰)

و آن روز که آنهایی را که کفر ورزیده‌اند، بر آتش عرضه می‌دارند...

برخی از مفسران گفته‌اند که در آیه تغییر و تبدیل موضع (قلب) وجود دارد و در اصل:

«یوم تُعرض النار علی الذین کفروا» بوده است.

برای اینکه نشان دهیم چنین تصویری خطا است باید به این نکته اشاره کنیم که در آیه «نار» پایه و «الذین کفروا» یا کافران شکل هستند. ویژگی‌های شکل و پایه را در فصل اول بیان کردیم. روز قیامت روزی است که کافران از مؤمنان جدا می‌شوند. مؤمنان به طرف بهشت و کافران به طرف جهنم سوق داده می‌شوند. بنابراین مهم‌ترین اصل در روز قیامت، بهشت و جهنم است. اینکه این دو پدیده در آن زمان وجود دارند اصل مسلم در قیامت است. اما بسیاری از انسان‌ها نمی‌دانند به طرف کدامیک از آنها خواهند رفت. تنها چیز معلوم و ثابت آن روز بهشت و جهنم است؛ از این رو بهشت و جهنم پایه هستند و آدمیانی که به آنها داخل می‌شوند شکل هستند. این مفهوم سازی با تصویری که قرآن از قیامت ارائه می‌دهد همخوان است.

توجه به نحوه مفهوم سازی شکل و پایه در زبان برای فهم سخن فوق سودمند است. شکل چیزی متحرک و یا از لحاظ تصور متحرک است که مسیر یا جهت آن متغیر در نظر

گرفته می‌شود و ارزش نسبی دارد. در مقابل پایه شیئی مرجع است که ساکن در نظر گرفته می‌شود و مسیر یا جهت شکل نسبت به آن مشخص می‌شود. (Talmy, 2000:312)

برخی گفته‌اند که طرفداران تبدیل و تغییر گمان کرده‌اند «نار» عاقل نیست و حال آنکه آدمیانی که وارد آتش می‌شوند عاقل هستند. کافران در قیامت به عاقل نبودن خودشان اعتراف خواهند کرد:

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (ملک / ۱۱)

و گویند: اگر شنیده و پذیرفته بودیم یا تعقل کرده بودیم در میان دوزخیان نبودیم. پس به گناه خود اقرار می‌کنند. و مرگ باد بر اهل جهنم.

آتش جهنم هم عاقل است. کدام موجود عاقل‌تر از چیزی است که مردم را در جای صحیح خودشان قرار می‌دهد. آتش موجودی عاقل است و هنگامی از آن پرسیده می‌شود پاسخ می‌گوید:

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ امْتَنَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (ق / ۳۰)

آن روز که [ما] به دوزخ می‌گوییم: «آیا پر شدی؟» و می‌گوید: «آیا باز هم هست؟»

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (النبا / ۶۹)

گفتیم: «ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش.»

خدا به آتش خطاب می‌کند و به آن امر می‌کند که برای حضرت ابراهیم سرد و سلامت باش. بنابراین، آتش عاقل است که خدا به آن خطاب می‌کند. (النبا، ۱۴۲۷هـ: ۱۷۶-۱۷۷)

بی‌تردید عرضه کافران به آتش بدین جهت نیست که آتش عاقل است؛ یعنی تعبیر «بُغْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ» بدین دلیل صورت نگرفته که قرآن آتش را عاقل در نظر می‌گیرد. بلکه در مفهوم‌سازی قیامت، آتش یا جهنم پایه می‌شود؛ زیرا آتش یا جهنم ثابت و مرجع در نظر گرفته می‌شود و کافران شکل می‌شوند؛ چون به طرف آتش در حرکت‌اند. بنای قیامت تقسیم مکان آدمیان به جهنم و بهشت است. این دو مکان اهمیت اصلی را در آخرت پیدا می‌کنند.

این نکته در آیات زیادی به چشم می‌خورد. مفهوم‌سازی مشابه (شکل و پایه) را در سوره زمر می‌بینیم:

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَبَحَّتْ أُفْوَاهُهَا وَقَالَ لَهُمْ خِرْنُفَهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ

مُنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (زمر / ۷۱)

و کسانی که کافر شده‌اند، گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند تا چون بدان رسند، درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانانش به آنان گویند: «مگر فرستادگانی از خودتان بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و به دیدار چنین روزی شما را هشدار دهند؟» گویند: «چرا»، ولی فرمان عذاب بر کافران واجب آمد.

در این آیه هم موقعیت رابطه کافران با جهنم به صورت چینش و ترتیب «شکل و پایه» بیان شده است. کافران به سوی جهنم رانده می‌شوند. چنان‌که گفتیم تنها رابطه کافران با جهنم در قرآن با ترتیب شکل و پایه ارائه نشده است، بلکه رابطه متقین با بهشت هم با ترتیب شکل و پایه بیان شده است:

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (زمر / ۷۲)

و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند، تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند: «سلام بر شما، خوش آمدید، در آن درآیید [و] جاودانه [بمانید].»

به مثالی دیگر از قرآن در این باره توجه کنید. غفور و رحیم از صفات و اسمای الهی هستند. این دو وصف در بسیاری از موارد در قرآن با هم به کار رفته‌اند. مانند:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (مانده / ۹۸)

بدانید که خدا سخت کیفر است، و [بدانید] که خدا آمرزنده مهربان است.

در همه موارد غیر از یک مورد، ترتیب فوق به چشم می‌خورد و غفور بر رحیم مقدم شده است. تنها در سوره سبأ رحیم بر غفور مقدم شده است:

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (سبأ / ۲)

آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن برمی‌آید و آنچه از آسمان فرو می‌شود و آنچه در آن بالا می‌رود [همه را] می‌داند، و اوست مهربان آمرزنده.

پیدا است که ترتیب هم مفهوم‌سازی ویژه‌ای را نشان می‌دهد. ولی اکثر مفسران به تفاوتی که از ترتیب واژه‌ها پیدا می‌شود توجه نکرده‌اند و مفهوم‌سازی موجود در آنها را

یکی دانسته‌اند.

برخی در توجیه تفاوت موارد گوناگون گفته‌اند که دفع مفسده بر جلب منفعت تقدم دارد. مغفرت هم دفع مفسده و بخشودن گناहانی است که اگر بخشیده نشوند آدمی را به جهنم روانه می‌کنند. رحمت هم جلب منفعت است؛ زیرا اگر بنده‌ای مشمول رحمت الاهی شود داخل بهشت داخل می‌شود. از این رو در اکثر موارد مغفرت بر رحمت مقدم شده است. اما در سوره سبأ این ترتیب عکس شده است. چرا؟ علت این امر به رابطه علم و رحمت مربوط می‌شود. علم و رحمت در برخی از آیات با هم آمده‌اند. مانند:

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف / ۵۲)

و در حقیقت، ما برای آنان کتابی آوردیم که آن را از روی دانش، روشن و شیوایش ساخته‌ایم، و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است.

فَوَجَدْنَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (کهف / ۶۵)

تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم.

رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا ... (غافر / ۷)

پروردگارا، رحمت و دانش [تو بر] هر چیز احاطه دارد...

این کاربرد به طور ضمنی ارتباط رحمت را با علم نشان می‌دهد. علم تنها در صورتی مطلوب است که با رحمت همراه باشد. آیه سوره سبأ با «یعلم» آغاز شده و با «و هو الرحیم الغفور» پایان یافته است. در این آیه بدین علت «الرحیم» بر «الغفور» مقدم شده که با حکمت الاهی انسجام پیدا کند و رحمت با علم قرین شود. (الحمصی، ۱۴۱۳ه: ۱۴-۱۶)

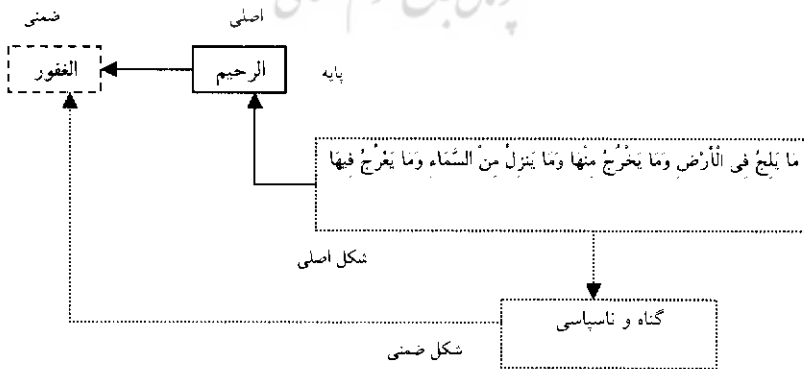
برای ایضاح تفاوت ترتیب اسامی خدا - غفور و رحیم - و نحوه مفهوم‌سازی آنها اشاره به چند نکته ضروری است:

۱. اسامی خداوند در قرآن به تناسب و هماهنگی با بافت آن به کار رفته‌اند. بنابراین برای تحلیل آنها باید بافتی را که در آن به کار رفته‌اند به دقت بررسی کرد.
۲. با توجه به نکته قبلی، در بافت باید چیزی باشد که آن اسامی در ارتباط با آنها مطرح شده‌اند. در این میان آنچه اهمیت بیشتری دارد یکی پایه و دیگری شکل است. به عبارت دیگر، وقتی یکی از اسامی الاهی در بافتی مطرح می‌شود، علاوه بر اینکه آن اسم با آن بافت تناسب دارد، نوعی رابطه شناختی نیز میان آن اسم و بافت مذکور در کار است. اگر

اطلاعاتی را که در بافت وجود دارد با خود اسم بسنجیم به نوعی رابطه شکل و پایه می‌رسیم. اطلاعات مذکور به موقعیتی مربوط می‌شوند که با آن اسم ارتباط دارند. در واقع در بافت مذکور اسم خداوند اهمیت بیشتری دارد و موقعیت مذکور در بافت برای انتقال به آن اسم بیان شده است. در نتیجه اسم به پایه و آن موقعیت به شکل تبدیل می‌شود.

۳. گاهی در یک بافت دو یا چند اسم خداوند به کار می‌رود. در این صورت هم، آن اسامی با بافت مذکور ارتباط دارند. ممکن است ارتباط این اسامی با بافت ارتباط صریح و یا ضمنی باشد؛ از این رو اگر دو اسم داشته باشیم دو پایه و دو شکل داریم. هر اسمی، پایه برای یک شکل است؛ با این تفاوت که یکی از اسامی - اسمی که مقدم شده است - به عنوان پایه اصلی و صریح و دیگری به عنوان پایه غیر اصلی و ضمنی تبدیل می‌شود.

برای روشن شدن نکات فوق به آیه مورد بحث از سوره سبأ باز می‌گردیم. در این آیه به علم خداوند به آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آسمان نازل می‌شود و غیره اشاره شده است. باران از آسمان نازل می‌شود و به زمین فرو می‌رود و گیاهانی از زمین می‌روید. این قبیل امور از نعمت‌های الهی و نمونه‌هایی از رحمت او هستند. در نتیجه این امور که در آیه ذکر شده‌اند نسبت به «رحیم» شکل هستند و «رحیم» هم نسبت به آنها پایه است. کل این بافت تحت تأثیر این اسم قرار می‌گیرد. اما آمدن «غفور» پس از «رحیم» نشان می‌دهد که به طور ضمنی در بافت مذکور به این نکته هم توجه شده است که معمولاً دسته‌ای از انسان‌ها قدر نعمت‌های الهی را نمی‌دانند و در مقابل آنها دچار ناسپاسی و گناه می‌شوند. این نکته که به طور ضمنی از بافت استفاده می‌شود نسبت به «غفور» شکل ضمنی و «غفور» هم پایه ضمنی آن است.



هر اسم بافتی را که در آن قرار گرفته است زیر پوشش خود قرار می‌دهد و در آن تأثیر معنایی دارد. بنابراین در مواردی که دو اسم با هم به کار می‌روند فضا و بافت آیات زیر پوشش دو اسم قرار می‌گیرد؛ با این تفاوت که یکی به صحنه آشکار و پیدا و دیگری به صحنه پنهان بافت مربوط می‌شود. البته دو اسم مذکور نیز با هم ارتباط دارند و یکی دیگری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در مثال قبلی از دریچه رحمت الاهی به غفور می‌نگریم و این اسم تابع اسم رحیم می‌شود. بنابراین اسم نخست نسبت به اسم دوم به منزله پایه و اسم دوم نسبت به اسم نخست شکل می‌شود.

تضمین

گاهی برخی از مفسران و ادبا با عدم توجه به برخی از اصول زبان‌شناختی در تفسیر آیات دچار اشتباه شده‌اند. نوع رایجی از این نوع اشتباه «تضمین» نام دارد. بسیاری از ادبا در کتاب‌های خودشان به بحث درباره تضمین پرداخته‌اند. هر فعلی در زبان عربی حرف جر خاص خودش را دارد و معنایش با آن کامل می‌شود. در قرآن با آیاتی روبرو می‌شویم که در نگاه نخست عجیب می‌نمایند؛ زیرا در آنها حرف جر دیگری با فعل مورد نظر به کار رفته است. اما با توجه در آنها می‌یابیم که آن حرف در نهایت دقت به کار رفته است.

در چنین مواردی میان دانشمندان نحو اختلاف وجود دارد:

۱. دانشمندان کوفی در این‌گونه موارد معنای حرف را تغییر می‌دهند و آن را به معنای حرف متناسب با فعل مذکور در نظر می‌گیرند.
 ۲. دانشمندان بصره در آنها به تضمین قایل شده‌اند؛ بدین معنا که فعل مذکور را به معنای فعل متناسب با آن حرف تغییر داده‌اند.
- به عنوان مثال در آیه:

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَكَا تَخَاطَبَيْنِي فِي الدِّينِ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ (هود / ۳۷)

و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز، و درباره کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی، زیرا آنان غرق شدنی‌اند.

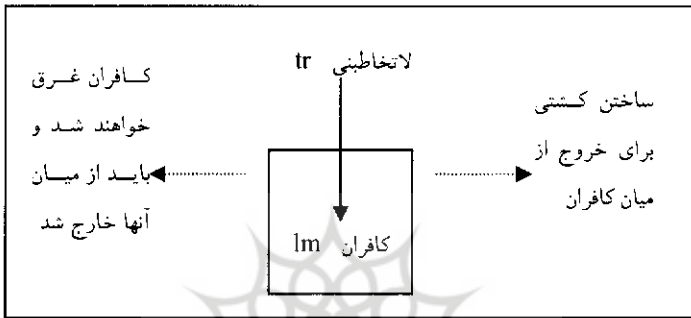
فعل «لاتخاطبني» با حرف «فی» به کار رفته است؛ در صورتی که این فعل با حرف جر «ب» به کار می‌رود و مثلاً گفته می‌شود:

مرا با سخن گفتن در باره‌ی کسانی که ظلم کرده‌اند خطاب نکن.

در این مورد اهل کوفه گفته‌اند که «فی» به معنای «باء» است و اهل بصره گفته‌اند که فعل مذکور متضمن معنای «تراجعی» است و «راجعی» با حرف «فی» به کار می‌رود. بنابراین مراد از آیه این است که: «درباره کسانی که ظلم کرده‌اند به من رجوع نکن و برای آنها طلب عفو نکن». (الحمصی، ۱۴۱۳ه: ۴۶-۴۷)

در زبان‌شناسی شناختی معنای حرف با رابطه مسیریما با مرزنا نشان داده می‌شود و آن هم از تعمیم ردیف پایه و شکل به دست آمده است. در آیه هم برای فعل «لاتخاطبونی» ظرفی در نظر گرفته شده است. فرض کنید می‌خواهم برای تعدادی از دوستان خودم دعا کنم. این امر به یکی از دو صورت تحقق می‌پذیرد: ممکن است من از دور برای آنها دعا کنم؛ یعنی آنها در جایی دیگر هستند و من از دور برای آنها دعا کنم. همچنین ممکن است من به میان آنها بروم و از همان‌جا برای آنان طلب خیر بکنم. آیه وضعیتی مشابه صورت دوم را توصیف می‌کند. حضرت نوح میان کافران زندگی می‌کرد و هنگامی که از میان آنها می‌گذشت، آنها وی را به باد تمسخر می‌گرفتند ولی او در همان حال برای آنها دعا می‌کرد. خدا هم در پاسخ آن حضرت می‌فرماید که در میان آنان مرا خطاب نکن که آنها غرق خواهند شد. آیه به طور دقیق وضعیتی را نشان می‌دهد که حضرت نوح در آن قرار داشت. اما چه ضرورتی در کار بود که کافران در آیه به صورت ظرف مفهوم‌سازی شوند؟ آن حضرت برای خروج از میان آنها و فرار از عذاب الاهی، کشتی می‌ساخت. آیه کافران را به صورت ظرف مفهوم‌سازی می‌کند و خداوند به حضرت نوح می‌فرماید که درون این ظرف (به خاطر کافران) مرا خطاب نکن؛ زیرا آنها غرق خواهند شد. آن حضرت برای اینکه آنها را دعا کند باید از میان آنها خارج شود؛ زیرا خداوند می‌فرماید در میان آنها مرا خطاب نکن؛ ولی خروج از میان آنها با غرق شدن آنها همراه است. از این گذشته ساختن کشتی هم برای خروج از میان آنان است و هم مقدمه‌ای برای نزول عذاب الاهی در نتیجه این مفهوم‌سازی با صدر و ذیل آیه تناسب بیشتری دارد؛ زیرا در صدر آیه خداوند به ساختن کشتی زیر نظر خداوند امر می‌کند و کشتی هم برای خروج از میان کافران است.

با توجه به صدر آیه، کافران به ظرف تبدیل می‌شوند؛ ظرفی که حضرت نوح با کشتی از آن خارج خواهد شد. با توجه به ذیل آیه هم کافران غرق خواهند شد. از این رو آن حضرت در میان آنها نمی‌تواند برای آنها دعا کند و اگر هم از میان آنها بیرون برود آنها هلاک شده‌اند؛ ولی باید از میان آنها خارج شود. هلاک کافران حتمی بود و این نکته با ظرفیت کافران تناسب داشت. حضرت نوح از دعا در میان آنها نهی شده بود و باید از میان آنها خارج می‌شد.



پایان سخن

زبان‌شناسی شناختی را باید اوج تفکر معناشناختی معاصر و دستاورد سترگ جریان‌های بسیاری در زبان‌شناسی معاصر دانست. امروزه باید همه دانش‌های دقیق را به خدمت قرآن و تفکر دینی فراخواند و از دستاوردهای آنان در تحلیل این کتاب آسمانی سود جست. بی‌تردید زبان‌شناسی شناختی یکی از این دانش‌ها و بلکه از مهم‌ترین آنها است. این دانش از چند جهت در حوزه علوم اسلامی و تفسیر قرآن اهمیت دارد:

اولاً، خود قرآن ما را به تدبیر در آیاتش فرا می‌خواند:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالَهُ (محمد / ۲۴)

آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟

مرحوم طریحی در ماده «ثور» روایتی را در این‌باره نقل نموده است:

من اراد العلم فليثور القرآن^۱

هر کس علم بخواهد در قرآن بحث کند.

قرآن علم دارای علم ویژه‌ای است. که بشر نمی‌تواند آن را از جای دیگری به دست

بیاورد. دقت کردن در تعبیر و مفاهیم این کتاب آسمانی تنها راهی است که می‌تواند دریچه‌ای به اقیانوس معارف نهفته در آن را، به روی بشر بگشاید.

بی‌تردید سود جستن از ابزارها و دانش‌های جدید نوعی تدبیر روشمند در آیات این کتاب آسمانی و مصادیق برجسته آن است. تأمل راهی برای رسیدن به معانی و نکات نهفته در آیات است. این دانش هم در وصول به بخشی از این نکات کارآیی لازم را دارد و هم زمینه‌ساز تأمل در آنها است.

ثانیاً، می‌توانیم به کمک آن قرآن را همان‌گونه که هست تحلیل کنیم. به اعتقاد نگارنده این ابزار به ما کمک می‌کند تا حدی به اسرار مفهوم‌سازی‌های قرآنی دست بیاییم و آنها را به همان صورت اصلی و بدون ارجاع آنها به صورت‌های دیگر بررسی کنیم. اگر قرآن اعجاز خداوند است، تعبیر آن هم از حکمت وی ناشی می‌شود و آنها بی‌دلیل انتخاب نشده‌اند.

ثالثاً، زبان‌شناسی شناختی در تبیین اختلاف تعبیر، توانایی‌هایی بسیاری دارد. دستاورد آن برای تفسیر بسیار مهم است؛ زیرا نکات ظریف نهفته در تعبیر قرآنی را با تحلیل شناختی نشان می‌دهد. این دانش خطای بسیاری از تحلیل‌های ادبی را نشان می‌دهد و افق دید مفسر را به جاهایی می‌کشاند که بدون آن، امکان دسترسی به آنها را ندارد.

رابعاً، به کمک این دانش می‌توانیم آیات قرآن را بر اساس خود آنها تحلیل کنیم. وقتی تعدادی از آیات را برای تحلیل کنار هم می‌گذاریم و تلاش می‌کنیم از مجموع آنها مطالبی را به دست بیاوریم، روش‌های این دانش می‌توانند به ما در رسیدن به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نسبتاً جامع کمک کنند. مفسر در تفسیر قرآن با قرآن باید ابزار تحلیلی مناسبی داشته باشد تا بتواند از مجموع آیات مطالبی را به دست بیاورد و هرگز نمی‌تواند صرفاً با کنار هم نهادن تعدادی از آیات نکته جدیدی را به دست بیاورد. بی‌تردید او برای اینکه مدلول آیه‌ای را به دست بیاورد باید آیات مشابه و مرتبط دیگر را هم ببیند و همه آنها را با هم تحلیل کند. این اصل تهافتی با این نکته ندارد که او حتی در تحلیل دسته‌ای از آیات از ابزارهای زبان‌شناختی یاری بخواند. در واقع ما بر تفسیر آیات با آیات تأکید داریم ولی معتقدیم که مفسر حتی در این مرحله باید بر اساس روشی خاص، آیات را با یکدیگر

تفسیر کند و اگر او روش مناسبی در این مرحله در دست نداشته باشد، اطلاعات چندان وسیعی برایش حاصل نخواهد شد. به عنوان مثال به دو آیه زیر توجه کنید:

وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (احزاب / ۶۲)

و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر / ۴۳)

و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

این دو آیه ساختار مشابهی دارند؛ از این رو بسیاری از مفسران دو واژه «تحویل» و «تبدیل» را به یک معنا گرفته‌اند و مفاد دو آیه را یکی دانسته‌اند. گویا آنها این فرض را پذیرفته‌اند که اگر ساختار دو آیه مشابه باشد و تنها در یک واژه اختلاف داشته باشند، دو آیه را باید به یک معنا گرفت؛ اما ما این قبیل آیات را که در قرآن فراوان به چشم می‌خورد به یک معنا حمل نمی‌کنیم و برای نشان دادن تفاوت معنای آنها از زبان‌شناسی شناختی کمک می‌گیریم.

ممکن است برخی خرده بگیرند و بگویند که این دانش در اثر نفوذ آرای کانت در زبان‌شناسی پدید آمده است. بی‌تردید آرای کانت با اندیشه اسلامی منافات دارد و نمی‌توان معناشناسی قرآن را بر اساس آنها سامان داد. به نظر نگارنده این ایراد از ساده‌سازی بیش از حد واقع و عدم آشنایی با سرشت زبان‌شناسی شناختی ناشی می‌شود. اولاً، بنده هیچ تعلق خاطری به فلسفه کانت ندارم و در مقابل به نوعی رئالیسم اعتقاد دارم که با این فلسفه سرسبز دارد. ثانیاً، میان ادعای کانت و ادعای اصلی این دانش تفاوت زیادی وجود دارد. گوهر اصلی فلسفه کانت این ادعا است که ذهن بشر هرگز نمی‌تواند به واقع برهنه، یعنی همان گونه که هست، به دست بیابد و همواره از پشت حجاب‌هایی که از خود ذهن برمی‌خیزند واقع را می‌بیند. در مقابل گوهر اصلی زبان‌شناسی شناختی مدعی است که زبان نقشه‌برداری مستقیم و بی‌واسطه از عالم واقع و موقعیت‌های گوناگون نیست، بلکه تعبیر زبانی بی‌واسطه مفهوم‌سازی بشری را از عالم واقع و موقعیت‌های گوناگون نشان می‌دهند. این ادعا تفاوت اساسی با ادعای کانت دارد. کانت ادعایی معرفت‌شناختی راجع به رابطه معرفت آدمی با عالم واقع مطرح می‌کند و زبان‌شناسی شناختی ادعایی راجع به رابطه زبان

با موقعیت‌های بیرونی را پیش می‌کشد. کاملاً امکان‌پذیر است که کسی ادعای کانت را نپذیرد و در عین حال، ادعای زبان‌شناسی شناختی را بپذیرد. هیچ ملازمه‌ای میان این دو ادعا در کار نیست. در حقیقت زبان‌شناسی شناختی مدل معرفتی کانت را با جرح و تعدیلی در تبیین رابطه زبان و موقعیت خارجی به کار می‌گیرد و بر پایه همان معرفت‌شناسی استوار نیست. در نتیجه می‌توانیم بر خلاف کانت، رئالیسم معرفتی را بپذیریم و قایل شویم که ذهن در پاره‌ای از موارد به خود واقع بدون حجاب‌ها دسترسی دارد و در عین حال بپذیریم که تعابیر زبانی مفهوم‌سازی‌های ما را آن واقع را نشان می‌دهد. از این گذشته می‌توانیم ادعا کنیم که زبان‌شناسی شناختی با رئالیسم قرابت بیشتری دارد تا با معرفت‌شناسی کانت؛ زیرا در این دانش ادعا می‌کنیم که کاربران زبان موقعیت‌های بیرونی را به صورت‌های مختلفی مفهوم‌سازی می‌کنند و کاملاً امکان‌پذیر است که دو کاربر دو مفهوم‌سازی متفاوت از یک موقعیت بیرونی را در تعابیر زبانی خود ارائه دهند. بنابراین به طور ضمنی می‌پذیریم که آنها به آن موقعیت بیرونی بدون حجاب‌های ذهنی معرفت دارند، اما آن را به خاطر دلایلی خاص به صورت‌های متفاوتی در تعابیر زبانی مفهوم‌سازی می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین نکاتی که زبان‌شناسی شناختی بر آن تأکید دارد این اصل است که هر تعبیری بر مفهوم‌سازی خاصی استوار شده است. می‌توانیم از موقعیتی واحد تعابیر زبانی گوناگونی داشته باشیم. این تعابیر هر چند یک موقعیت را نشان می‌دهند، تفاوت‌های مهمی میان آنها وجود دارد. این اصل که معناشناسی مفهوم‌سازی است، به تفاوت‌های عمیق موجود میان تعابیر گوناگون اشاره می‌کند. در معناشناسی باید به مفهوم‌سازی که عبارت‌ها بر آنها مبتنی هستند توجه کرد، نه به موقعیت‌هایی که عبارت‌ها آنها را نشان می‌دهند. این اصل راهنما و دستورالعمل مهم معناشناسی شناختی و نقطه آغاز آن است.

تطبیق اصل مذکور در زمینه معناشناسی قرآن به این نتیجه می‌انجامد که: اولاً، در معناشناسی این متن آسمانی باید مفهوم‌سازی موجود در آیات را بررسی کرد، نه موقعیت‌هایی را که آیات نشان می‌دهند. ثانیاً، تعبیر قرآنی مفهوم‌سازی خاصی است که با تعابیر دیگر تفاوت دارد. این دو نکته در مجموع نخستین اصل معناشناسی شناختی قرآن را

تشکیل می‌دهند. هر تعبیر قرآنی بر پایه مفهوم‌سازی خاصی استوار شده است. بنابراین، در معناشناسی آن باید مفهوم‌سازی نهفته در آن را بیابیم و بدانیم هر تعبیری خودش اصالت دارد. اصالت تعبیر بدین معنا است که مفسر باید از برگرداندن هر تعبیری به تعبیر دیگر پرهیز کند و مفهوم‌سازی نهفته در هر تعبیر را آن گونه که هست، بیابد.

هنوز زبان‌شناسی و معناشناسی شناختی خاص زبان عربی تدوین نشده است و بی‌تردید اگر چنین کاری صورت می‌گرفت، می‌توانست برای مقصود ما بسیار راهگشا باشد. ادبای عرب برای خودشان مبانی خاصی داشتند و بر اساس همان مبانی به تبیین آیات قرآن پرداختند. اما با طرد برخی از آن مبانی در پرتو مباحث زبان‌شناسی شناختی و تبیین ما از آیات قرآن هم تفاوت پیدا خواهند کرد. مشکل دیگری هم برای این هدف در کار است؛ در حوزه زبان‌شناسی آثار گسترده‌ای به زبان فارسی به چشم نمی‌خورد و اگر حوزه زبان‌شناسی شناختی را به طور خاص در نظر بگیریم، هیچ اثری غیر از چند مقاله، آن هم در حد بسیار ابتدایی به چشم نمی‌خورد. از این گذشته مباحث این دانش دشواری و پیچیدگی خاصی را دارا هستند. یکی از علل این دشواری و پیچیدگی در این نکته نهفته است که مباحث این دانش از زمینه‌های متفاوتی مانند روان‌شناسی شناختی، هوش مصنوعی و غیره ... تأثیر پذیرفته و از نتایج و دستاوردهای آنها سود برده است. به همین دلیل این دانش جز یکی از «علوم شناختی»^۲ به حساب می‌آید.

پی‌نوشت‌ها

۱. در کنز العمال هم آمده است:

من اراد علم الاولین و الاخرین فليثور القرآن

(کنز العمال، روایت ۲۴۵۰). جوهری در صحاح گفته است که: «ثَوَّرَ القرآن، ای بحث عن علمه». این فعل

که از باب تفعیل است به معنای بحث کردن در علم قرآن است (الجوهری، ۱۴۲۶هـ ج ۲: ۵۲۷).

۲. علوم شناختی به پنج دانش اطلاق می‌شود که عبارتند از: عصب‌شناسی شناختی (Cognitive

Neuroscience) و روان‌شناسی شناختی (Cognitive Psychology) و هوش مصنوعی (Artificial

Intelligence) و زبان‌شناسی شناختی و فلسفه ذهن (Philosophy of Mind).

منابع

* قرآن

الجوهري الفارابي، ابي نصر اسماعيل بن حماد. ١٤٢٦هـ/٢٠٠٥م. *الصحاح*. بيروت، دار احياء التراث العربي.
الحمصي، هشام عبدالرازق. ١٤١٣هـ/١٩٩٣م. *نظرات في كتاب الله*. دمشق، دار الهدى للنشر و التوزيع.
الراغب الاصفهاني، ابي القاسم. بي تا. *المفردات في غريب القرآن*، بيروت، دارالمعرفة.
المصطفوي، حسن. ١٣٧١هـ ش. *التحقيق في كلمات القرآن الكريم*. طهران، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامي.

Jens Allwood & Peter Gärdenfors (eds). 1999. *Cognitive Semantics*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins B. V.

Croft, William & Cruse, D. Alan. 2004. *Cognitive Linguistics*. New York: Cambridge University Press.

Geeraerts, Dirk. 1997. *Diachronic Prototype Semantics*. Oxford: Clarendon Press.

Lakoff, George & Johnson, Mark. 1999. *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind and Its Challenges to Western Thought*. New York: Basic books.

Lee, David. 2001. *Cognitive Linguistics*. New York: Oxford University Press,

Stockwell, Peter. 2002. *Cognitive Poetics*, London: Routledge.

Langacker, Ronald W. 1991. *Foundation of Cognitive Grammer*, California: Stanford University Press.

Talmy, Leonard. 2000. *Toward A Cognitive Semantics*, London: Massachusetts Institue of Technology.

Ungerer, F. & Schmid, H. J. 1996. *An Introduction to Cognitive Linguistics*, London: Longman.

٢٦
ذهن

تابستان ١٣٨٤ / شماره ٣٠